

فضیلت نبودن؛ بررسی و نقد رهیافت بناتار درباره‌ی ترجیح اخلاقی وجودنیافتن

مریم خوشدل روحانی^۱، رحیم دهقان سیمکانی^{۲*}

تاریخ دریافت: 97/5/4

تاریخ پذیرش: 97/10/16

تاریخ انتشار: 97/12/26

مقاله‌ی پژوهشی

چکیده

دیوید بناتار، به تأثیر از نیچه و شوپنهاور، زندگی این دنیا را پر از رنج و زحمت دانسته و معتقد است وجودنیافتن، بر وجودیافتن در این دنیا، ارجحیت دارد. هدف از نگارش این مقاله، به‌چالش کشیدن رهیافت بناتار، با روشی تحلیلی و استنادی است. بناتار دو استدلال برای ادعای خود بیان می‌کند؛ یکی استدلال نبود تقارن و دیگری، استدلال کیفیت زندگی است. در این مقاله، هر دو استدلال وی، تبیین، تحلیل و نقد شده است. در استدلال اول، بناتار شواهد کافی برای اثبات ادعای خود ارائه نداده است؛ ادعایی مبنی بر اینکه درد و رنجی را که نوع انسان در این دنیا تجربه می‌کند، موجب ترجیح نبودن است. در استدلال دوم نیز، او عنصر رضایت فردی و استقلال شخصیت انسان‌ها را نادیده گرفته و قضاوت آن‌ها در رابطه با زندگی‌شان را ناشی از خوش‌خیالی دانسته است. بناتار معتقد است از آنجاکه انسان‌ها از توانایی عادت‌دادن خود با شرایط برخوردارند، بر این باورند که بودن آن‌ها بر نبودن ترجیح دارد. او با این بیان، به جای حل مسأله‌ی رنج، اصل صورت‌مسأله را پاک کرده و نبودن را بر بودن ترجیح داده است. اخلاقی‌بودن سقط جنین، غیراخلاقی‌بودن ازدواج و تولید مثل و روادانستن اتانازی غیرداوطلبانه و انقراض نسل بشر، از جمله پیامدهای رهیافت بناتار است که هیچ‌یک دفاع‌کردنی نیست.

واژگان کلیدی: بناتار، زندگی، سقط جنین، فضیلت نبودن، لذت و رنج

1. استادیار دانشکده‌ی الهیات و ادیان، دانشگاه شهیدبهشتی، تهران، ایران.

2. استادیار دانشکده‌ی الهیات و ادیان، دانشگاه شهیدبهشتی، تهران، ایران.

* نویسنده‌ی طرف مکاتبه: تهران، بزرگراه شهید چمران، خیابان یمن، میدان شهید شهریار، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده الهیات، تلفن:

Email: r_dehghan@sbu.ac.ir، ۰۲۱۲۹۹۰۵۶۶۹

مقدمه

دیوید بناتار^۱، فیلسوف اهل آفریقای جنوبی است که در جهان‌بینی خود از اندیشه‌های افرادی چون: شوپنهاور^۲ و نیچه^۳ بسیار متأثر بوده است. او، با توجه به مسأله‌ی رنج حاکم بر جهان، این سؤالات را مطرح می‌کند که آیا دعوت یک نوزاد به این دنیای پر از رنج، اساساً، کاری اخلاقی است و آیا این انصاف است که کودکی به دنیا آورده شود درحالی‌که زندگی‌اش با درد و رنج زیادی همراه خواهد بود؟ بناتار، به‌خصوص، در کتاب *بهرتر است هرگز به وجود نیایم* (۲۰۰۶)، می‌کوشد تا این ایده‌ی شوپنهاور را پرورش دهد که بهتر است با نسل آینده‌ی خود همدردی داشته باشیم و بار وجود را از دوش آن‌ها برداریم یا حداقل این بار را، عمداً، بر آن‌ها تحمیل نکنیم. شوپنهاور، شخصیت بارز عصر پایانی رمانتیک، اساس هستی انسان را مقرون با رنج دانسته است (۱). وی ضمن اذعان به ناتوانی عقل بشر، معتقد است انسان، نهایتاً، می‌تواند به اهداف برنهاد از سوی اراده‌اش دست یابد (۲). او اراده‌ی انسان را سرچشمه‌ی رنج دانسته است و ترجیح می‌دهد انسان وارد این جهان نشود؛ چراکه جز ناامیدی و رنج نخواهد یافت (۳). این ادیدگاه، پس از وی، در تفکر نیچه پرورش یافت و از نظرات بنیادین وی محسوب شد. می‌توان گفت، نیچه به تأثیر از شوپنهاور، این نظر را پذیرفته است؛ چراکه در نظر نیچه، آثار شوپنهاور از مهم‌ترین جهان‌بینی ممکن در عصر او برخوردارند (۲). او معتقد بود اگر رسالت فلسفه، رستگاری بشر باشد، هیچ فیلسوف دیگری نمی‌تواند بهتر از شوپنهاور، ما را به رستگاری برساند (۲). نیچه، در کتاب *تولد تراژدی، داستانی درباره‌ی شاه‌میداس*^۴ از

زبان سیلنس^۵، روایت می‌کند؛ پادشاه‌میداس، در یکی از دوره‌های سخت خود، اصرار داشت تا سیلنس «بهترین و مطلوب‌ترین چیز برای انسان» را به او بگوید. سیلنس گفت شما نمی‌توانید مطلوب‌ترین چیزی را که برای انسان‌ها وجود دارد، به دست بیاورید؛ چون آن متولدشدن، نبودن یا هیچ‌بودن است. پس از آن، مطلوب‌ترین چیز برای انسان این است که زودتر خود را از بودن خلاص کند (۴). نیچه این توصیه را به‌عنوان بخشی از حکمت رایج زمان یونان باستان دانسته است و می‌گوید: «یونانیان احساس ترس و وحشت ناشی از وجودداشتن را می‌دانستند» (۵و۴). در نظر نیچه، ما موجوداتی آسیب‌پذیر هستیم، رنج می‌کشیم، می‌میریم و لذا یونانیان برای پاسخ به این ترس و وحشت، شکل‌هایی خاص از دین و هنر را توسعه دادند. در نظر او، منشأ دیندارشدن انسان، ترسی بود که ریشه در زندگی در این دنیا دارد و از همین رو، دین را به‌خصوص در نسخه‌ی مسیحی آن تقبیح می‌کند (۳).

دیوید بناتار، به‌شدت، از این دو اندیشمند متأثر بوده است و در رابطه با مهم‌ترین مباحث مربوط به حوزه‌ی اخلاق پزشکی، از جمله مسأله‌ی تولید مثل، سقط جنین، اتانازی، ازدواج و... بر اساس همین نگرش بدبینانه به دنیا و متافیزیک قضاوت می‌کند. این مقاله، می‌کوشد تا ضمن تبیین نگرش بناتار به زندگی و جهان، استدلال‌های او را در رابطه با ترجیح وجودنیافتن، بیان و پیامدهای آن را درباره‌ی اموری چون: اتانازی، تولید مثل و نیز، مسأله‌ی سقط جنین، تحلیل کند. بدین منظور، این مقاله در چهار بخش مختصر تنظیم شده است: بخش اول، اصل نظر بناتار را بیان می‌کند؛ بخش دوم، به بیان استدلال‌های وی می‌پردازد؛ بخش سوم، استدلال‌ها را به نقد می‌کشد و بخش چهارم، پیامدهای غیراخلاقی اتخاذ

1. David Benatar
2. Schopenhauer
3. Nietzsche
4. King Midas

5. Silenus

میان، درباره‌ی دو استدلال اصلی او بحث می‌کنیم:

۱. استدلال بناتار بر ترجیح نبودن به بودن؛
 ۲. استدلال نبود تقارن بین وجود لذت و فقدان درد.
- بنا بر ادعای بناتار، کسانی که وجود دارند، رنج می‌برند؛ اما اگر وجود نداشته باشند، از این رنج اجتناب می‌شود. وجودنداشتن نسبت به وجودداشتن، مزیتی بیشتر دارد (۵). او، پیش از اینکه در معرض انتقاد قرار گیرد، نوعی چالش احتمالی را مطرح نموده و به ذکر این پرسش می‌پردازد که اگر گفته شود چیزهای خوبی که به‌طور موازی در زندگی تجربه می‌کنیم، نوعی تعادل و توازن بین تجربیات خوب و رنج‌آور ما از زندگی ایجاد می‌کند؛ باید در مقابل گفت، «اگر کسی وجود نداشته باشد که محرومیت از لذت‌ها را حس کند، به همان میزان از لذت‌های خوب نیز محروم خواهد بود». بناتار این‌گونه استدلال می‌کند که:

۱. وجود درد، بد است و حضور لذت، خوب است. با این حال،
۲. می‌توان، در سطحی پایین‌تر، گفت فقدان درد، خوب است؛ حتی اگر کسی وجود نداشته باشد که از خوبی آن لذت ببرد؛ درحالی‌که،
۳. فقدان لذت بد نیست؛ مگر اینکه کسی باشد که از این محرومیت صدمه ببیند (۶).

بر اساس این استدلال، درحالی‌که جلوگیری از به‌وجودآمدن افرادی که زجر می‌کشند، وظیفه است، هیچ وظیفه‌ای برای به‌وجودآوردن افراد شاد دارای لذت نیست (۷). این استدلال، مبتنی بر نظریه‌ی نبود تقارن بین وجودنداشتن لذت (نبود لذت) و وجودنداشتن درد (نبود درد) است که بناتار بر اساس آن اذعان می‌کند وجودنیافتن، مزیت بیشتری نسبت به وجودداشتن دارد. او برای تأیید نظریه‌ی نبود تقارن خود، در موارد دو و سه، مثال‌هایی ارائه می‌کند؛ به‌عنوان مثال، درباره‌ی مسأله‌ی تولید مثل می‌گوید ما می‌توانیم این را بفهمیم که به‌دنیاآوردن نوزادی که مبتلا به یک بیماری بسیار

این رویکرد را به بحث می‌گذارد. از جمله مهم‌ترین پیامدهای رهیافت بناتار، موجه‌دانستن سقط جنین، حتی در مراحلی که جنین به صورت کامل رشد یافته و همه‌ی اعضای حیاتی‌اش تشکیل شده است، غیراخلاقی دانستن تولید مثل و روادانستن اتانازی در انواع مختلف داوطلبانه و غیرداوطلبانه است.

پیش از ورود به بحث و تحلیل، اشاره به پیشینه‌ی آن لازم است. تا به حال، اثری شایان توجه که به تبیین و نقد رهیافت بناتار درباره‌ی فضیلت وجودنیافتن پرداخته باشد، به زبان فارسی نگارش نیافته است؛ اما پژوهش‌هایی شایسته‌ی توجه، به زبان انگلیسی، انجام شده که در این مقاله از آن‌ها استفاده شده است.

بناتار و فضیلت وجودنیافتن

برخلاف شوپنهاور و نیچه که با وجود بدبینی به انسان و زندگی، می‌کوشیدند راهی برای معنی‌بخشیدن به زندگی ارائه دهند و آن نادیده‌گرفتن اراده‌ها و خواست‌های شخصی بود (۶)، بناتار معتقد است که چنین پاسخ‌هایی بی‌معنی است. او، به‌وضوح، سعی می‌کند این نظر را پرورش دهد که بهترین چیز برای هر انسان «هرگز به‌وجودنیامدن» است. ادعای محوری او فضیلت وجودنیافتن است؛ زیرا به‌وجودآمدن، همیشه، آسیبی جدی است (۷). بنا به گفته‌ی بناتار، حتی لذت‌هایی که انسان در طول زندگی‌اش، آن‌ها را تجربه می‌کند نیز، نمی‌توانند ضرر به‌وجودآمدن را جبران کنند و معنا و ارزشی به زندگی او ببخشند.

بنیان اصلی تفکر بناتار، بر مسأله‌ی رنج و لذت قرار گرفته است. وی رنج و لذت را سلاطینی معرفی می‌کند که وجود انسان و زندگی او باید با توجه به آن‌ها معنا یابد؛ بنابراین، نبودن را بر بودن ترجیح می‌دهد که لازمه‌ی وجودیافتن، غلبه‌کردن رنج بر لذت‌هاست. او، به‌صراحت، بیان می‌دارد: «وقتی من می‌گویم بهتر است کسی به دنیا نیاید، به این معناست که موجودنبودن ترجیح دارد» (۸). بناتار تلاش کرده تا برای ادعایش دلایل و شواهدی را بیان کند. از این

(۷). در مثالی دیگر، بناتار ادعا می‌کند «ما، به‌راستی، برای ساکنان یک سرزمین خارجی که زندگی آن‌ها دردناک است، غمگین می‌شویم؛ اما هنگامی که می‌شنویم که برخی از جزایر کشف‌نشده خالی از سکنه هستند، به‌طور مشابه، برای کسانی که می‌توانستند در این جزیره شاد زندگی کنند، غمگین نمی‌شویم» (۵) با این مثال‌ها، بناتار نشان می‌دهد که تقارنی بین نبود درد و وجود لذت وجود ندارد؛ بلکه فقدان درد، بر وجود لذت ترجیح دارد؛ چراکه فقدان درد، حتی زمانی که موجب به‌وجودنیامدن شخص دردمند بشود، خوب است؛ اما محرومیت از لذت و خوشبختی، اگر کسی وجود نداشته باشد که این محرومیت را تجربه کند، بد نیست؛ به‌بیان روشن‌تر، استدلال نبود تقارن می‌خواهد بگوید: وجود درد ناخوشایند است و نبود آن، خوشایند خواهد بود. بناتار معتقد است نبود تقارن و تناسب بین زیستن و نزیستن، بر این دلالت دارد که با خلق یک انسان ما به او صدمه زده و با به‌دنیا‌آوردنش، زمینه‌ی تحقق آسیب و ضرر را فراهم کرده‌ایم (۹). ما با به‌دنیا‌آوردن یک انسان، هیچ نفعی به او نرسانده‌ایم؛ زیرا اگر او زندگی کند، پس درد و رنج را نیز متحمل می‌شود که این بد است؛ ولی در صورتی که زندگی نکند، دردی وجود ندارد و این خوب است؛ بنابراین، از آنجایی که چیزی که بد است، از چیزی که خوب است، بدتر است، با ایجاد مصائب در زندگی وی، به او آسیب می‌رسانیم (۱۰).

به‌بیان مختصر، در نظر بناتار، فقدان درد حالتی ارزشمند است، حتی اگر این حالت تنها بتواند با ازبین‌رفتن کسی (به‌عنوان مثال، ازبین‌رفتن فردی شدیداً بیمار) حاصل شود. با توجه به نظریه‌ی نبود تقارنی که بناتار بیان کرده است، وجودنداشتن دردهای بالقوه، خوب است و از طرفی، ازبین‌رفتن لذت‌های بالقوه، برای افرادی که وجود ندارند، بد نیست. ما هرگز نمی‌توانیم مسئولیت جلوگیری از زایمان را بپذیریم و منکر وجود لذت‌های بالقوه‌ی ناشی از وجودداشتن

ناخوشایند است، بد است؛ در حقیقت، این مطلب را حس می‌کنیم که برای نوزادی در این وضعیت، بهتر این است که به دنیا نیاید. درد و رنج بالقوه‌ی نوزاد می‌تواند دلیلی قوی برای جلوگیری از آوردن او به این جهان باشد. در مقابل، دلیل اخلاقی قوی برای به‌وجودآمدن کسی، فقط به این خاطر که زندگی خوبی خواهد داشت، وجود ندارد. این امر نشان می‌دهد که بین فقدان درد که با به‌وجودنیامدن شخص حاصل می‌شود و خوب است و محرومیت از خوشی و لذت برای فرد معدوم که با فقدانش این تجربه حاصل نمی‌شود، مقارنت و هم‌وزنی وجود ندارد؛ در حقیقت، فقدان درد، بهتر از وجود لذت است.

لذا بناتار، به‌صراحت، بیان می‌کند: «اینکه منافع بالقوه‌ی کودک را به‌عنوان پایه‌ای برای اجتناب از به‌دنیا‌آوردن او ارائه کنیم، بهتر است از اینکه او را به امید لذتی که در آینده ممکن است بدان دست یابد، به دنیا بیاوریم» (۹).

بناتار، این استدلال را به‌عنوان استدلال نبود تقارن بین وجودنداشتن لذت (نبود لذت) و وجودنداشتن درد (نبود درد) دانسته است و در این استدلال می‌خواهد بگوید هر زندگی، در واقع، با درد و رنج‌هایی همراه است. با تولید مثل، ما با ایجاد این درد و رنج‌ها به فرد صدمه می‌زنیم و هیچ‌گونه نفعی به او نمی‌رسانیم؛ بنابراین، تولید مثل، صدمه‌رسانی بدون مجوز و در نتیجه، غیراخلاقی است (۱۰).

بناتار، باز هم مثال‌هایی برای تقویت نظرش بیان می‌کند؛ از جمله اینکه اگر ما کودکی را به دنیا آوریم که دارای یک زندگی دردناک باشد، به‌خاطر به‌دنیا‌آوردن این کودک متأسف و پشیمان خواهیم بود؛ اما اگر کودکی وجود نداشته باشد، وجودنداشتن لذت برای او، موجب تأثر ما نخواهد بود. بناتار توضیح می‌دهد که «ما نمی‌توانیم به‌خاطر کسی که هرگز وجود ندارد تا از چیزی محروم شود، تأسف بخوریم؛ زیرا فردی که وجود ندارد، نمی‌تواند این اتفاق خوب را درک کند»

برای افراد شویم؛ ولی در دیدگاه بناتار، وجودنداشتن این لذت‌ها، به مسأله‌ای نه خوب نه بد تبدیل می‌شود؛ در حقیقت، بناتار بر اساس این استدلال، اظهار می‌کند که ما هیچ دلیل اخلاقی ذاتی‌ای نداریم که زندگی‌های شاد دیگری را به وجود بیاوریم (چنین کاری از نظر اخلاقی خنثی است)؛ اما قطعاً، دلایل اخلاقی محکمی داریم که زندگی کاملاً بدبختانه‌ای را به وجود نیاوریم. این حکم ناشی از نبود تقارن بین این دو وظیفه‌ی اخلاقی است.

استدلال کیفیت زندگی

استدلال از راه کیفیت زندگی، دلیلی دیگر است که بناتار در ترجیح نبودن انسان ارائه می‌دهد. اولین گام این استدلال، تعیین خودارزیابی کیفیت زندگی است. از دیدگاه بناتار، اگرچه شواهد تجربی زیادی وجود دارد که اکثر انسان‌ها از کیفیت زندگی خوبی برخوردارند، نمی‌توان به این شواهد اعتماد کرد. ارزیابی‌های انسان‌ها از کیفیت زندگی خود، معتبر نیست؛ زیرا این ارزیابی‌ها، تحت تأثیر عواملی، از جمله مقایسه‌کردن خود با دیگران، است. بناتار مدعی است «بر اساس آنچه من بدان دست یافته‌ام، کیفیت زندگی مردم بسیار بدتر از آنچه که معمولاً فکر می‌کنند، است؛ از همین رو، به‌وجودآوردن چنین زندگی یک آسیب قابل توجه است و فقدان این زندگی، بر وجدان آن ترجیح دارد» (۶)؛ در حقیقت، بناتار معتقد است که حتی حداقل درد که تنها برای یک‌بار در طول عمر تجربه شود، برای اثبات مضربودن به‌وجودآمدن کافی است. او می‌گوید: «فردی را فرض کنید که در این زندگی جذاب، تنها با یک درد مختصر تندوتیز مواجه شده است. لذت‌بردن از زندگی برای او، هیچ مزیتی بر هرگز وجودنداشتن او ندارد؛ درحالی‌که، هرگز وجودنداشتن، بر داشتن آن درد مختصر، مزیت دارد» (۷).

بناتار، بر این اساس، معتقد است هیچ‌کس زندگی جذابی را تجربه نخواهد کرد؛ زیرا اکثر زندگی‌ها با میزان شایان توجهی از رنج، درد و ناراحتی همراه‌اند. او تأکید می‌کند اگر

ما به جنبه‌های خوب و بد زندگی افراد، به‌دقت بنگریم، متوجه خواهیم شد که همه‌ی زندگی‌ها بسیار ناخوشایندند و اصلاً، ارزش زندگی کردن ندارد.

بناتار، درباره‌ی این استدلال نیز، به دفع چالش‌های احتمالی پرداخته و می‌گوید ممکن است کسی این اشکال را مطرح کند که حداقل، برخی از انسان‌ها معترف‌اند که از زندگی خود لذت می‌برند. برخی دیگر نیز، دقیقاً، همین اشکال را مطرح کرده‌اند که بسیاری از انسان‌ها از زنده‌بودن احساسی خوب دارند و زندگی برایشان خوب است؛ از این رو، مردن برای این افراد، در جوانی و قبل از اینکه لذت‌هایی بیشتر را از زندگی تجربه کنند، بد است (۹). او در پاسخ به این اشکال‌ها چنین توضیح می‌دهد که درست است اغلب مردم چنین می‌پندارند که زندگی خودشان و بیشتر مردم دیگر، به‌طور کلی، خوب و ارزشمند است؛ اما این قضاوت‌ها و تشخیص آن‌ها ناصحیح است. علت ناصحیح‌بودن پندار آن‌ها این است که اولاً، آن‌ها، اغلب، از نظر روانی، تمایلاتی دارند که باعث می‌شود کمتر متوجه زندگی واقعی‌شان شوند. آن‌ها بر اساس پدیده‌ای به نام خوش‌بینی^۱، هر اتفاقی را مثبت می‌بینند و بر طبق پدیده‌ای دیگر به نام تعدیل^۲، پس از گذشت مدتی و پس از تغییراتی در کیفیت زندگی‌شان، سعی می‌کنند خود را با شرایط وفق دهند؛ به‌طور مثال، افرادی که به هر دلیلی مجبور به استفاده از صندلی چرخدار می‌شوند، پس از مدتی، به استفاده از آن عادت می‌کنند (۱۰). ثانیاً، انسان‌ها، همواره، از طریق مقایسه‌ی زندگی خود با دیگران، درباره‌ی کیفیت زندگی‌شان قضاوت می‌کنند. این مطلب باعث می‌شود که نتوانند قضاوتی صحیح داشته باشند. انسان‌ها، همواره، از خود می‌پرسند «زندگی من به‌عنوان یک انسان در مقایسه با انسان‌های دیگر چگونه است؟» لذا وقتی مردم کیفیت زندگی‌شان را ارزیابی می‌کنند، به خصوصیات بد آن

1. Pollyannaism
2. Adjustment

حتی اگر چنین نتیجه‌ای بگیریم، مشکل است بفهمیم چطور به این نتیجه می‌رسیم که ما به آن فرد صدمه می‌زنیم.

حتی می‌توان به این نتیجه رسید که اگر ما موجب خلق انسانی شدیم، اتفاقاتی خوب و بد را با او همراه می‌کنیم؛ درحالی‌که، در غیر این صورت، همه‌چیز خوب خواهد بود (مثلاً وجودنداشتن درد و رنج)؛ اما بدون مقایسه‌کردن میان نتایج خوب و بد به‌وجودآوردن یک انسان، از یک سو و نتایج مثبت خلق‌نکردن او از سوی دیگر، نمی‌توانیم بگوییم چه چیزی بهتر است (۱۰)؛ بنابراین، بناتار در اثبات این مطلب که با به‌وجودآوردن یک انسان ما به او صدمه می‌زنیم و درد و رنجی برای او ایجاد می‌کنیم، با مشکل مواجه است.

۲. چیزی که برای انسانی که به دنیا نیامده است، می‌توانست خوب باشد، شادی است که ممکن بود در زندگی تجربه کند. محروم‌شدن او از شادی و لذتی که می‌توانست برای او خوب باشد، اگر توسط ما انجام شده باشد، کاری بد و غیراخلاقی است و این مقابل رهیافت وی (رنج دائمی در دنیا) است (۱۰).

۳. در مقابل رهیافت بناتار که زندگی این دنیا را سراسر رنج می‌بیند، شخصی ممکن است زندگی این دنیا را لذت‌بخش بداند و حتی رنج‌ها را نیز، برای درک شادی‌های زندگی، لازم تشخیص دهد. در همین رابطه، برخی در عین همراهی با بناتار در رابطه با نبود تناسب میان زیستن و نزیستن، معتقدند که انسان وقتی لذتی شیرین، همچون تماشای محیطی زیبا، را تجربه می‌کند، اغلب برای اینکه دوستان و نزدیکانش در کنار او نیستند تا آن را تجربه کنند، تأسف می‌خورد؛ ازاین‌رو، مردمی که نمی‌توانند به این دنیا بیایند و زندگی کنند، چیزهایی را از دست داده‌اند و این امر خود دلیلی بر ترجیح بودن به نبودن است (۹).

۴. صحت‌نداشتن ارزش داوری در رابطه با خوب یا بد بودن زندگی کسانی که موجود نیستند، از دیگر چالش‌های

که از خصوصیات زندگی همه‌ی انسان‌هاست، توجه نمی‌کنند (۱۰)؛ بنابراین، انسان‌ها تشخیصی نادرست از کیفیت زندگی خود دارند که باعث شده چنین بپندارند که به‌وجودآمدن برایشان مضر نیست.

نقد استدلال‌های بناتار

نقد استدلال نبود تقارن

استدلال نبود تقارن را که بناتار از طریق آن بر فضیلت وجودنیافتن یا به‌تعبیری، بر ارجحیت نبودن نسبت به بودن، تأکید کرده است، از چند جنبه می‌توان نقد و بررسی کرد:

۱. نخستین نقد این است که با تمایز بین دو نوع استدلال زیر، می‌توان به این نتیجه دست یافت که موضع بناتار مبهم است و مشخص نیست دقیقاً، کدام نوع استدلال را اتخاذ کرده است:

الف: وجود درد و غم بد است (هم برای کسی که آن را تجربه می‌کند و هم برای افراد دیگر) و نبود درد و غم (در صورت نبود انسانی که آن را تجربه کند)، به‌صورت غیرشخصی، خوب است.

ب: وجود درد و غم، بد است (برای شخصی که آن را تجربه می‌کند) و نبود آن (در صورت نبود فردی که آن را تجربه کند)، برای شخصی که درد و رنج را تجربه کرده است و در واقع، وجود خارجی ندارد، خوب است.

بر اساس بیانات بناتار، آنچه که مدنظر اوست، مطلب دوم، یعنی «ب» است؛ بنابراین، اگر بناتار بخواهد به این نتیجه برسد که ما با به‌وجودآوردن یک انسان، به او صدمه می‌زنیم، باید نشان دهد که درد و رنجی را که آن فرد تجربه می‌کند، برایش ناخوشایند است. او باید بتواند نشان دهد نبود مصائب، در وضعیتی که آن فرد خاص، اصلاً، به دنیا نیامده است، برایش بهتر است؛ نه اینکه حکم کلی کند که به‌وجودنیامدن برای همه بهتر است (۱۰)؛ ازاین‌رو، مشکل است بفهمیم چطور به این نتیجه می‌رسیم که به‌دنیآوردن انسان بد است و

پیش روی بناتار در این استدلال است. بناتار مثالی از جزیره‌ای کشف‌نشده و خالی از سکنه را ارائه می‌دهد که ساکنان آن، به‌خاطر وجودنداشتن، از لذات خود محروم شده‌اند (۷).

با توجه به این مثال، آیا می‌توان سؤال کرد که نبود این انسان‌ها و در نتیجه، لذت‌نبردنشان، خوب است؟ به نظر می‌رسد در این مثال، ویژگی‌های کافی وجود دارد که نشان می‌دهد این رنج‌نکشیدن‌ها، مسأله‌ای کاملاً خنثی (نه خوب نه بد) است. رنج بالقوه‌ی ساکنان جزیره‌ای که اهل آن به وجود نیامده‌اند، واقعیتی دوردست است که ما حتی به آن فکر هم نمی‌کنیم؛ بنابراین، در این روایت، فقدان درد و رنج افرادی که وجود ندارند، مانند فقدان لذت آن‌ها بی‌اهمیت است و نمی‌توان درباره‌ی آن ارزش داوری کرد. در این مثال، فقدان درد افرادی که وجود ندارند، به‌اندازه‌ی فقدان لذت آن‌ها، بی‌اهمیت است؛ پس می‌توان به‌راحتی، گفت ادعای بناتار درباره‌ی نظریه‌ی نبود تقارن بین فقدان لذت و فقدان درد در همه‌ی موارد صدق نمی‌کند.

۵. مسأله‌ی دیگر، موجه‌نبودن تعمیم بناتار است. گاهی اوقات، جلوگیری از تولد کودکانی که در آینده، به‌شدت، رنج می‌برند، می‌تواند وظیفه باشد؛ ولی این مطلب، مؤید این قانون کلی نیست که به‌وجودآمدن، همیشه، مضر و وجودنیافتن، همواره، مطلوب‌تر است. برای جلوگیری از به‌وجودآمدن کودکانی که مطلقاً در عذاب خواهد بود، ما وظیفه خواهیم داشت؛ اما این وظیفه، از موارد خاص در موقعیت خاص فراتر نخواهد رفت. منصرف‌شدن والدین از به‌دنیاآوردن فرزندی که در صورت تولد، رنج و سختی بسیاری را متحمل خواهد شد، نمی‌تواند دلیلی بر بی‌ارزش‌بودن وجودیافتگی زندگی همه‌ی انسان‌ها فرض شود؛ حال آنکه، بناتار در پی چنین تعمیمی است و سعی دارد زندگی هر انسانی را شدیداً، توأم با رنج جلوه دهد (۷).

نقد استدلال کیفیت زندگی

بر استدلال دوم بناتار نیز، حداقل دو نقد می‌توان وارد دانست:

۱. فرض کنیم دیدگاه بناتار درباره‌ی اینکه زندگی‌های معمولی ما پر از اندوه و محنت هستند و ما با خوش‌بینی خود در ارزیابی زندگی‌مان به آن‌ها اهمیت نمی‌دهیم، درست باشد؛ اما باین‌حال، می‌توان مدعی شد که زندگی بسیاری از انسان‌ها، جنبه‌های مثبت خاصی دارد که بیشتر از خصوصیات منفی آن ارزشمند است. داشتن روابط عاطفی یا انجام کاری که به نظر مفید است، می‌تواند آن‌قدر ارزشمند باشد که ناراحتی‌های پیش‌یافتاده را کنار بزند. برخی از خصوصیات زندگی، بسیار باارزش‌اند و می‌توانند به‌راحتی، از ناملایمات دنیوی مهم‌تر باشند (۱۰)؛ به‌بیان دیگر، بناتار اشاره می‌کند که اغلب زندگی‌ها دارای تجربیات بسیار بدی هستند؛ باین‌حال، این‌ها نمی‌تواند دلیلی قانع‌کننده برای ترجیح نبودن بر بودن باشد؛ چراکه حتی ممکن است زندگی فردی که در جوانی دچار سرطان شده است نیز، ارزش تجربه‌کردن را داشته باشد؛ زیرا فرد، تجربیاتی خوب نیز در زندگی داشته است. بناتار، در حقیقت، به عنصر رضایت فردی و آتونومی^۱ یا استقلال شخصیت فرد در رابطه با زندگی‌اش، توجهی نداشته است.

۲. در نظر بناتار، قضاوت و تشخیص مردم در رابطه با زندگی‌شان، به دلیل متأثربودن از خصوصیت خوش‌بینی، قابل اعتماد نیست. او، همچنین، معتقد است مردم، پس از گذشت مدتی، می‌کوشند خود را با شرایط زندگی وفق دهند؛ به‌طور مثال، مردم، پس از مدتی، به استفاده از صندلی چرخ‌دار عادت می‌کنند (۱۰). این سخن مؤید این مطلب است که انسان‌ها می‌توانند بر دردها غلبه یابند و خود را تسلیم آن‌ها نکنند. این امر، در واقع، از تحقق امری برخلاف چیزی که بناتار به لحاظ نظری بیان می‌دارد، حکایت می‌کند؛ حتی تجربیاتی نظیر

1. Autonomy

مثل، حتی اگر به عنوان مسأله‌ی اخلاقی اول‌شخص الزامی باشد، باعث نمی‌شود طرف‌های سوم اجازه داشته باشند فرد را برای انجام خلاف آن سرزنش کنند (۷).

اتخاذ این رهیافت، در نگاه بدبینانه‌ی بناتار به زندگی و غلبه‌ی شر بر خیر ریشه دارد؛ لذا چون بنیان این نگرش نقد شد، روبناها و پیامدهای آن نیز، طبعاً، اعتباری نخواهد داشت؛ در حقیقت، اصل دیدگاه بناتار بر غیراخلاقی بودن تولید مثل، به‌خاطر این تصور است که ما با خلق کردن یک انسان، او را به جهانی از رنج و گرفتاری وارد ساخته و با این کار، عملی غیراخلاقی انجام داده‌ایم. این بدین دلیل است که بناتار، نظام هستی را پوچ و بیهوده و پر از درد و رنج می‌داند. او آفرینش انسان را هدفمند نمی‌داند و از بین داشته‌های انسان، تنها بر بُعد لذت‌گرایی او تمرکز می‌کند و سعادت و خوشبختی‌اش را در بهره‌گیری هرچه بیشتر از لذت‌ها می‌داند. این در حالی است که نمی‌توان از لذت‌گرایی، آن هم با معنای محدودی که مدنظر بناتار است، دفاع کرد. انسان خلق نمی‌شود تا صرفاً، در همین دنیای مادی لذت ببرد؛ بلکه او باید رنج‌هایی را برای دست‌یافتن به لذت‌های دائمی به جان بخرد؛ در حقیقت، بناتار با نگاهی مادی‌گرایانه، همه‌ی هدف آفرینش انسان را در همین دنیای مادی خلاصه کرده است؛ حال‌آنکه، وجود یافتن انسان در این دنیای مادی که به دلیل محدودیت‌های مادی، در آن درد و رنج نیز وجود دارد، صرفاً، مقدمه‌ای برای رسیدن به مراتب عالی‌تر کمال است. اتفاقاً، در مقابل دیدگاه بناتار، می‌توان گفت اگر کسی از به‌دنیا آمدن انسانی جلوگیری کند، از آنجاکه زمینه‌ی دست‌یافتن او به کمال را از بین برده، کاری غیراخلاقی انجام داده است؛ چراکه با این رفتار، مانع خیر شده است.

علاوه‌براین، خوب یا بد بودن زندگی انسان‌های بعدی را که در زندگی آن‌ها نقش داریم، تاحدی ما می‌سازیم و ما اگر آن را بد بسازیم، در این صورت، تولید مثل، عملی غیراخلاقی

گرسنگی، خستگی و تشنگی، اغلب می‌تواند خنثی یا حتی خوب باشند. این نوع تجربه‌ها، به‌خودی‌خود، ممکن است خوب نباشند؛ اما از آنجاکه ما را در مسیر رسیدن به لذات باکیفیت و همیشگی قرار می‌دهند، ارزشمندند؛ از این‌رو، حتی اگر رنج‌هایی نیز در زندگی وجود دارد که زندگی را بر انسان سخت می‌کند، راهکار درمان حس نارضایتی و رنج انسان، راه‌های روان‌شناسانه است تا از طریق آن با واقعیت‌های زندگی کنار بیاید (۹). راهکار درست این نیست که به‌طور کلی، صورت‌مسأله را پاک کنیم و از اساس، مرگ و نیستی را بر هرگونه حیات و زندگی ترجیح دهیم؛ بلکه باید توجه انسان گرفتار به سختی و رنج را به آسایش‌های زندگی جلب کرد تا در کنار زشتی‌ها، زیبایی‌ها را نیز بنگرد و در کنار دردها، از داشته‌ها لذت ببرد.

پیامدهای نظریه‌ی بناتار

علاوه بر ملاحظاتی که در رابطه با دو استدلال بناتار بیان شد، پیامدهایی نیز بر ادعای او مترتب است که به لحاظ اخلاقی نمی‌توان توجیه‌ای مناسب برای آن‌ها یافت. دفاع‌ناپذیری این پیامدها نیز، می‌تواند بیانگر ضعف رهیافت بناتار در رابطه با ترجیح نبودن بر بودن باشد. برخی از این پیامدها، عبارت‌اند از:

۱. زایش‌ستیزی و غیراخلاقی دانستن ازدواج و تولید مثل؛ بر اساس رهیافت بناتار، ازدواج، بارداری، زایمان و تولید مثل، اساساً، امری غیراخلاقی خواهد بود. تصور بناتار این است که به‌وجود آمدن همیشه به موجود ایجادشده، به‌طور جدی، آسیب می‌زند. او، بر همین اساس، حکم می‌کند که خودداری از تولید مثل وظیفه است و باردارشدن را به‌عنوان اقدامی، به‌شدت، غیرمسئولانه به تصویر می‌کشد. او معتقد است جنین درد را احساس می‌کند (۱)؛ به‌بیان دیگر، اساساً، ازدواج، در صورتی‌که، بخواهد مقدمه‌ی تولید مثل باشد، کاری، به لحاظ اخلاقی، خطا خواهد بود. در نظر بناتار، ازدواج و تولید

گذاشت. این نگرش بناتار، مبنی بر هدفمند نبودن آفرینش، در نگرش نیچه ریشه دارد؛ او، به صراحت، بیان می‌داشت: «هستی را هیچ هدف و غایتی نیست» (۱۱) و بدیهی است که با این نگرش، انسان توانایی تحمل دردهای این دنیا را برای رسیدن به هدفی متعالی‌تر نخواهد داشت و اساساً، چنین هدفی برای خود ترسیم نخواهد کرد.

۲. توصیه به انجام اتانازی و سقط جنین: اعتقاد بناتار، او را به ارائه‌ی دیدگاهی خشن در رابطه با اتانازی غیرداوطلبانه و نیز، سقط جنین^۱ هدایت کرده است. او با تأکید بر مسأله‌ی شرور و غالب بودن رنج بر لذت در جهان مادی، معتقد است که سقط جنین به جای اینکه فقط مجاز باشد، وظیفه‌ی اخلاقی برای زنان باردار است. بر اساس گفته‌ی بناتار، مبادرت‌نورزیدن به سقط کردن جنین، به هر طریق، موجب صدمه‌ی شدید به نوزاد در اثر به‌دنیا آمدن می‌شود (۷)؛ همچنین، به تناسب دیدگاه سقط جنین، حکم به روای اتانازی، حتی در نوع غیرداوطلبانه، از لوازم رهیافت بناتار درباره‌ی زندگی و مرگ است.

این در حالی است که ایده‌ی بناتار درباره‌ی این دو مسأله و به‌خصوص، در رابطه با سقط جنین، بسیار خشن و سخت است و اساساً، دفاع‌کردنی نیست؛ چراکه جنین، در حقیقت، انسانی بالقوه است و همه‌ی استعداد انسان شدن در او نهفته است؛ در واقع، جنین، انسانی بی‌گناه است و کشتن انسان بی‌گناه بر اساس وجدان بشر و نیز، بر اساس قانون شریعت، امری ظالمانه و مخالف با اخلاق خواهد بود (۱۲). این سخن بناتار، مخالفتی صریح و بی‌پرده با آموزه‌های همه‌ی ادیان الهی است که برای جنین و حفظ آن، احترام قائل‌اند و سقط بی‌دلیل آن را مجاز نمی‌دانند (۱۳).

۳. ایده‌ی انقراض نسل بشر: بناتار استدلال می‌کند از آنجاکه به‌وجود آمدن، به‌خودی‌خود، بسیار مضر است، هدف

خواهد بود؛ اما اگر با عمل به وظایفمان، زندگی آن‌ها را خوب بسازیم، ازدواج و فرزندآوری منافاتی با اخلاق نخواهد داشت و به معنای دعوت کردن آن‌ها به جهان پر از رنج نخواهد بود. اگر فرض کنیم برای تربیت کودکی آینده‌دار، شرایط لازم را داریم؛ به‌عنوان مثال، انسانی اخلاقی و مهربان هستیم، تحصیلات کافی داریم، وضع مالی خوبی داریم، از حمایت اجتماعی کافی برخورداریم و به‌طور کلی، هرآنچه را برای شکوفایی کودک و رشد او در یک زندگی خوب است داریم، در این صورت، اگر از برخوردار شدن او از نعمت وجود جلوگیری کنیم، کاری غیراخلاقی مرتکب شده‌ایم. در چنین شرایطی، اگر بچه‌ای متولد شود، طبعاً، زندگی خوب و شادی را خواهد داشت؛ البته ازدواج و فرزندآوری به حیطه‌ی اختیارات شخصی افراد بازمی‌گردد و تحمیل اجتماعی یا حقوقی آن می‌تواند منافاتی با اخلاق تلقی شود؛ اما تصمیم‌گیری شخصی و انتخاب آگاهانه‌ی این امر، منافاتی با اخلاق نخواهد داشت.

از سوی دیگر، بناتار چون دنیایی را فرض کرده که هدفمند نیست و هرآنچه در آن است، رنج و مرارت است، فرزندآوری را از آنجاکه موجب رنج انسانی دیگر بر روی این کره‌ی خاکی می‌شود، منافی با اخلاق دانسته است؛ حال آنکه، اگر جهان را هدفمند بدانیم، خواهیم دانست که همه‌ی انسان‌ها، در این عالم، در حال امتحان هستند و خاصیت عالم مادی این است که محدودیت‌های آن، رنج را بر انسان تحمیل کند. اتفاقاً، ممارست و بصیرت اخلاقی، نتیجه‌ی درافتادن با همین رنج‌هاست. همین رنج‌ها هستند که ما را به اخلاق‌ورزی وادار می‌کنند. رنج‌های حاکم بر ما، ورزه‌های اخلاقی و تمرین‌هایی‌اند که برای اخلاقی‌زیستن به آن‌ها نیازمندیم. زندگی، بدون سختی، چندان مطلوب نیست و رشد و تعالی در آن وجود نخواهد داشت؛ چراکه انگیزه‌ای برای رشدیافتن و ورزیده شدن به لحاظ اخلاقی برای انسان باقی نخواهد

1. Pro-Death View

نتیجه گیری

بناتار ادعا می‌کند که فقدان وجود انسان بر وجود یافتن وی برتری دارد؛ زیرا زمانی که وجود انسانی را با نبود وی مقایسه می‌کنیم، نبود او موجه‌تر به نظر می‌رسد. او سعی کرده تا این ادعا را بر مبنای دو استدلال نبود تقارن و کیفیت‌نداشتن زندگی مبتنی سازد. از هیچ‌یک از این دو استدلال، نمی‌توان دفاع کرد و از این رو، ادعای بناتار مبنی بر اینکه والدین با ایجاد فرزندان خود، ضرورتاً، به آن‌ها آسیب می‌رسانند، سخنی موجه نیست.

ما باید باور کنیم انسان‌هایی که در این دنیا به وجود می‌آیند، هدفی دارند که لازمه‌ی دست‌یافتن به آن هدف، گذر از زندگی همین دنیایی است که در عین وجود ناهمواری‌ها و رنج‌ها، از خیرات و زیبایی‌های بسیاری نیز، برخوردار است. عدم وجود یا نبودن، نمی‌تواند به‌طوری معنی‌دار، برای ما بهتر از وجود داشتن باشد؛ چراکه وجودنداشتن، حالتی خشنی است که نمی‌توان در باب آن سخن گفت و بر مبنای آن قضاوت کرد؛ کاری که بناتار انجام داده است. ارزش یک زندگی بهتر است با بررسی تعادل تجربیات مثبت و منفی هر فرد از زندگی‌اش و روابط و طرح‌هایی که به کیفیت زندگی کمک می‌کند، اندازه‌گیری شود.

ما باید انقراض کامل بشریت باشد؛ البته او می‌گوید بهتر است انقراض با متوقف‌ساختن تکثیر و نه با کشتن یکدیگر، صورت بگیرد. از آنجاکه او معتقد است با به‌وجودآمدن موجودات و واردکردن آن‌ها به جهان پر از رنج، به آن‌ها صدمه وارد خواهد شد، پس انقراض همه‌ی گونه‌ها، امری خوب است (۷). وی در ارتباط با سرعت انقراض، اندکی با تعلل بحث کرده و معتقد است انقراض بسیار سریع، ممکن است کیفیت زندگی آخرین نسل را بسیار بدتر کند. با توجه به این مسأله، بناتار استدلال می‌کند که بهتر است انسان‌ها قبل از آنکه به دنیا بیایند، از بین بروند. جالب توجه است که باین‌حال، او معتقد است استدلالش خودکشی را تأیید نمی‌کند (۱۰). بناتار، به‌طور کامل، ارزیابی ملالت‌انگیزی از کیفیت زندگی انسان‌ها ارائه می‌کند؛ اما بر این باور است که جلوگیری از شروع زندگی جدید تکلیف است؛ باین‌حال معتقد است هیچ وظیفه‌ای برای پایان‌دادن به زندگی‌ای که در جریان است، وجود ندارد (۵).

منابع

- 1- Benatar D, Benatar M. A pain in the fetus: Toward ending confusion about fetal pain. *Bio Ethics*. 2001; 15(1): 75-86.
- 2- Frantzl E. Friedrich Nietzsche. Translated by Ali Abdollahi and Saeed Firoozabadi. Tehran: Herme; 2010. [in Persian]
- 3- Copleston F. History of Philosophy from Fiesta to Nietzsche. Translated by Dariush Ashuri. Tehran: Soroush; 2003. [in Persian]
- 4- Nietzsche F .The Birth of Tragedy. Berlin: Fritzsch; 2003.
- 5- Kaposy CH. Coming into existence: The Ggod, the bad, and the indifferent, better never to have been. *Human Studies*. 2009; 32(1): 103-27.
- 6- Benatar D. Still better never to have been: A reply to (More of) my critics. *J Ethics*. 2013; 17: 121-51.
- 7- Benatar D. Better Never to Have Been, the Harm of Coming into Existence. Oxford: Oxford University Press; 2009.
- 8- Benatar D.The Wrong of wrongful life. *American Philosophical Quarterly*. 2000; 37(2): 175-83.
- 9- Smilansky S. Reviewed work(s): Better never to have been: The harm of coming into existence by David Benatar. *The Philosophical Quarterly*. 2008; 58(232): 569-71.
- 10- Harman E .Critical Study David Benatar. Better Never to Have Been: The Harm of Coming into Existence. Oxford: Oxford University Press; 2006.
- 11- Schopenhauer A. On the Suffering of the World. London: Penguin UK; 2004.
- 12- Singer P. Practical Ethics. Cambridge: Cambridge University Press; 1986.
- 13- Ehsani MR, Meftah AR. The right to life in monotheistic religions. *Comparative Theology*. 2015; 14: 125-38.

The Virtue of Not Being; Reviewing and Criticizing of Benatar's Approach of Avoiding Ethical Preference of Not Being

Maryam Khoshdel Rohani¹, Rahim Dehghan Simakani^{*2}

¹Assistant Professor, Faculty of Theology and Religion, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

²Assistant Professor, Faculty of Theology, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Abstract

David Benatar, influenced by Nietzsche and Schopenhauer, sees the life of this world full of pain and suffering, and believes that not being in this world is preferred to be. The purpose of this article is to challenge Benatar's approach in an analytical and citation way. Benatar expresses two arguments for his claim. One is the argument of asymmetry and the other is the quality of life argument. In this paper, both of his arguments are explained and criticized. In the first argument, Benatar provides ample of evidence for his claim that he does not provide the preference for the pain and suffering which humankind experiences in this world. In the second argument, while ignoring the element of individual satisfaction and the independence of the personality of human beings, their judgments regarding their lives are considered to be due to optimism, and believes that humans, because of their ability to get accustomed to the conditions believe that their being is preferred to not being. By this statement, instead of solving the problem of suffering, he cleansed the principle of the problem and preferred not being. The morality of abortion, the immorality of reproduction and marriage, the validity of non-voluntary euthanasia, and the belief in the extinction of the human race are consequences of Benatar's approach, which are untenable.

Keywords: The virtue of not being, Pleasure and suffering, Life, Benatar, Abortion

¹ * *Corresponding Author:* Email: r_dehghan@sbu.ac.ir